

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ
الصَّادِقُونَ

خدای متعال در قرآن کریم برای تنبه و آگاهی انسان‌هایی که به او ایمان آورده‌اند با تعبیرات گوناگون اختلاف مراتب حقیقتی را که پوشیده از چشم مردم عادی است بیان می‌فرماید و آن حقیقت ایمان است. ما غفلت داریم از این که مومنین در مراتب ایمان مختلف هستند.

این واقعیت نزد حق تعالی بسیار مهم است. یکی از عللش این است که اگر در دنیا این اختلاف مراتب ایمانی مورد غفلت واقع شود، در آخرت کسانی که می‌توانستند خودشان را از جهت ایمان بالاتر ببرند و نبردند، حسرت می‌خورند. یکی از اسامی روز قیامت یوم الحسره است. حسرت و پشیمانی قیامت هیچ سودی برای انسان ندارد. باید تا وقتی که خدای متعال خداست و بهشت هست ناراحت باشد که چرا در فضایی که می‌دانستم و می‌توانستم در آن فضا تلاش بیش‌تری بکنم، نکردم. رأفت و رحمت حق تعالی نسبت به بندگانش اقتضاء کرده است با تکرار این واقعیت در قالب‌های مختلف کلام و لفظ، انسان‌ها غفلتشان کم بشود تا در قیامت کمتر مبتلای به حسرت و ناراحتی بشوند.

فطرت سالم در مسیر تکامل خیلی به انسان کمک می‌کند. اما اگر این فطرت را انسان به هر دلیل از دست داد، یا خودش اشتباه کرد و نگفتند اشتباه می‌کنی، توجیهش نکردند، یا محیط تربیتش محیط با فرهنگی نبود که این ضوابط انسانی رعایت بشود، برگرداندن این انسان به فطرت اولیه کار مشکلی است. به نظرم می‌آید در زمان‌های گذشته از حضرت سجاد صلوات‌الله‌علیه حدیثی دیدم که آن حضرت طبق این نقل می‌فرماید برگرداندن انسان معتاد به یک عمل از آن عمل، یک ریاضت است. یعنی کار بسیار مشکل است. ما اگر بخواهیم در تربیت افراد زیر پوششمان خودمان را مبتلای به این مشکلات نکنیم باید توجه داشته باشیم که از زمانی که این نوجوان‌ها بتوانند منظور پنددهنده را دریافت کنند برنامه‌های توجیهی را شروع کنیم. اگر می‌بینید افراد زیر پوشش بعضی از خانواده‌ها روبه‌راه‌تر از سایر خانواده‌ها هستند به‌نظر بنده نود درصدش این فرمولی است که مورد غفلت واقع شده است. مثل بوته هرزی که در یک مزرعه سبز می‌شود که تا زمانی که ریشه‌اش خیلی در زمین فرونرفته و پنجه نیانداخته خیلی راحت می‌شود کند، ولی اگر گذاشتند این ریشه در عمق بیش‌تری فرو رفت، ده‌تایش را که بخواهند بکنند دیگر مچ دست خسته می‌شود. انسان هم همین‌طور است. اگر غفلت کردیم و این فرمول طبیعی فطری را کوچک شمردیم، کار به جایی می‌رسد که بزرگ‌ترها، پدر، مادر، آموزگار، استاد دانشگاه، هرچقدر تصمیم بگیرند که این جوان را به راه بیاورند، نمی‌توانند.

خدای متعال در قرآن بیان فرموده است که تکامل یا تنازل ارتباط مستقیم دارد با به کارگرفتن همین فرمول یا غفلت کردن از اجرای آن. در جوامع رابطه با این فرمول و مسئولیتش مربوط می‌شود به وزارت آموزش و پرورش و خانواده‌هایی که نوجوان‌ها در آنجا رشد می‌کنند.

اختلاف در مراتب ایمان از همین جا شروع می‌شود. اول قیامت زمان حسابرسی است که حسرت و ندامت از آنجا شروع می‌شود. در بین مردم کمتر کسی پیدا می‌شود که در این زندگی مادی خودش برگردد به گذشته‌اش نگاه کند و با رشد عقلی که کرده گذشته خودش را آلوده ببیند، پشیمانی را این‌جا لمس کند و تصمیم بگیرد که گذشته خودش را جبران کند.

همه جور می‌شود زندگی کرد، می‌شود زندگی کرد مثل بره که آدم اول یونجه را می‌خورد بعد تشنه‌اش می‌شود، بعد هم دم رودخانه آب می‌خورد، بعد هم شکمش را می‌دهد دم آفتاب که این یونجه‌ها هضم شود تا هشتاد سال عمرش تمام بشود. این زندگی، زندگی انسانی نیست. زندگی انسانی این است که هر لحظه‌ای ادراکات انسان، قوی‌تر و وسیع‌تر از لحظه قبلش باشد.

به مناسبت در مورد این آیه کریمه‌ای که در ابتدای عرایض تلاوت شد عرض کردم لغت صداقت یک معنی عرفی دارد که همان معنی لغوی است، منطق هم همان را می‌گوید که انسان از چیزی خبر بدهد اگر خبرش مطابق با واقع باشد می‌گویند این خبر صدق است و این صفت در منطق و علوم ادبی صفت قضیه خبریه است؛ ولی در فضای توحیدی صدق و کذب از لحاظ صفت بودن و چگونگی یک موجود بودن، منحصر به این نیست، خیلی وسیع‌تر و دقیق‌تر است.

در ادبیت صدق و کذب از اوصاف کلام است. یک مرحله از این ظریف‌تر و بالاتر، صدق نسبت به وجود انسان در برابر افعال و کردار خودش است که انسان هر چهره‌ای در جامعه برای خودش معرفی کرد، متناسب با آن عملکرد داشته باشد. اگر یک انسانی نگفت من مومن هستم اما چهره‌اش، لباسش، خصوصیتی که در صورت خودش به وجود آورده است، حاکی از آن بود که من از مومنین هستم، چنانچه بعد عملکردی داشته باشد که متضاد با این باشد، این موجود صداقت در کردار ندارد. به لفظ یا به غیر از لفظ ادعا می‌کند که من معتقد به عظمت مقام الهی شخصیت اول عالم امکان هستم. ولی وقتی که حرف می‌زند یا کاری می‌کند یا چیزی می‌نویسد می‌بینیم آن چه را که تظاهر به آن کرده، مسخره کرده است. عملش انکارکننده آن بزرگوار و رسالت آن بزرگوار است. این یک کافری است که وجودش کفری است منتها خدای متعال لطفش اقتضاء کرده است که احکام کافر را بر این فرد جاری نکنند چون زبانش رسالت آن حضرت را انکار نکرده است.

مرتبه سوم و از این بالاتر و ظریف‌تر، صداقت در عهد و پیمان است. اگر انسان قولی داد، متعهد به کاری شد، ولی آن کار مورد تعهد خودش را انجام نداد، صداقت ندارد. یعنی از صادقین نیست، یعنی از مومنینی که این آیه کریمه منحصر کرده است آنها را در کسانی که دارای علائم و نشانه‌های ایمان باشند نیست. از مصادیق *يَرْتَابُوا* است. نه *«ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا»*.

در گذشته عرض کردیم که از شروع ایمان تا رسیدن به آن مقامی که انسان ریب و شک و شبهه از وجودش خارج بشود فاصله است؛ عرض کردیم اشاره به این فاصله با کلمه «ثُمَّ» شده است. انسان هنگامی که چیزی را یا کاری را تعهد می‌کند، مثلاً چک می‌دهد به کسی، می‌داند که در سررسیدش این پول در حسابش نیست. دروغ نگفته است، دروغ نوشته است. این دارای مرتبه ایمانی که «ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا» شامل حالش بشود نیست. اگر آن وقتی که چک داده نمی‌دانسته که در آن تاریخ این مقدار پول در حسابش هست یا نیست، احتمال می‌داده که باشد، دروغ از جانب این فرد صادر نشده ولی چون یقین نداشته این مبلغ در حسابش است از انسان‌هایی که دارای عزم و اراده و عمل به پیمان باشد نیست.

خدای متعال در قرآن می‌فرماید «عَهْدُنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ» ما با آدم عهد و پیمان بستیم، «فَنَسِيَ» به عهد و پیمانی که با ما بسته بود عمل نکرد. بعد خدا می‌فرماید «وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» مرتبه سوم از صداقت را در وجود آدم نیافتیم. نه این که نیافتن خدای متعال مثل نیافتن من و شما باشد، دنبال یک چیزی می‌گردیم یا پیدا می‌کنیم می‌گوییم یافتیم، یا پیدا نمی‌کنیم می‌گوییم نیافتیم. نه، این اشاره به این است که وجود آدم که شاید مراد آدم کلی و نوعی باشد، موجودی است که شایستگی رسیدن به وفای به عهد و عزم دارد. انسان اگر یقین داشته باشد که فلان چیزی را که گم کرده مثلاً در آمریکا نیست، بلیط نمی‌خرد برود آمریکا بگردد ببیند آنجا هست یا نه. می‌گوید یقین دارم که نیست. موجودی که شایستگی و لیاقت رسیدن به مقام عزم و اراده داشته است، در مقابل چیزهایی که دل می‌خواسته است و خدا گفته است «لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» قرار گرفته است. از سوی خالق توقع رسیدن آدم به این مقام بوده است، زمینه را جوری قرار داده است که اگر می‌خواست می‌توانست به آن برسد.

مرتبه سوم از صداقت این است که انسان در مرحله تصمیم و عزم و اراده راسخ باشد، ممکن است سوال کنید که انسان چه کند؟ عرض می‌کنم که انسان هرکاری را که می‌خواهد انجام بدهد مقدمات و مبادی‌اش را بررسی می‌کند، اگر مقدمات تمام بود، پس از کامل بودن مقدمات تصمیم گرفت، دیگر عاملی برای منصرف کردنش وجود ندارد. نوشته‌اند سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه بعد از شنیدن همه پندها و خیرخواهی‌ها برحسب ظاهر، فرمود اگر همه افراد خاندان من از من جدا شوند و در این سفر با من همراهی نکنند من تنها می‌روم. این کلام را آدم بگذارد پهلوی آن جمله حق تعالی که «فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» آن وقت شک می‌کند که ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه از پدر طبیعی خودش حضرت آدم علی‌نبینا و آله‌وعلیه‌السلام - با این که مقام عصمت را هم داشته است - خیلی بالاتر است؟ قابل مقایسه نیست. اگر خدای متعال اراده کند آدم ابوالبشر سلام‌الله‌علیه مجدداً زنده بشود، می‌آید دربان ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه می‌شود و افتخار می‌کند.

اگر یک انسانی در خودش مطابقت اخبار با آن چیزی که از آن خبر می‌دهد را در خودش ببیند و قصد هم دارد که تا آخر هم دروغ نگوید، کم‌ترین مرتبه صدق را بهش قناعت کرده است. نباید به این مرتبه بسنده کند. یک قدم دیگر باید بگذارد، بیاید در آن مرحله و فضای صدق مرتبه دوم. اگر به آنجا هم رسید باز باید قناعت نکند. البته این مرحله سوم را جز در بعضی از معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین که قدر متیقننش

چهارده معصوم صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین هستند جایی دیگر ندیدیم. خدا آن درجه از عزم را در وجودات مقدسه چهارده معصوم صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین یافته است.

مسئله امامت را از نظر قرآن کریم از خلقت حضرت آدم سلام‌الله‌علیه، باید شروع کنیم، باید در فرزندان آن نبی بزرگوار، مصادیق انسانی که صدیق باشد و صداقت را به مرحله سوم رسانده باشد پیدا کنیم. «لم نجد» در زمان حضرت یوسف وجدان شد، در زمان ائمه طاهرين صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین وجدان شد. بلکه اگر بخواهیم فضا را قدری وسیع‌تر بگیریم باید برویم در جمله "كنتُ كنزاً مخفياً فأحببتُ أن أعرفَ فخلقتُ الخلقَ لِكى أعرفَ" که همان خلقت حضرت آدم باشد. عرفان اجمالی این کنز مخفی یعنی وجود مبارک حق تعالی جل جلاله، با خلقت انسان ممکن می‌شود که در این انسان یک زمینه (فطرت) باشد که بتواند معرف ناقص حق تعالی باشد. فرموده‌اند "ما عرفناك حق معرفتك" یعنی ما هم که مخلوق هستیم ظرف وجودمان گنجایش پذیرش حقیقت خدای متعال را آن طور که هست نداریم. این ظرف وجودی هرچه وسیع باشد مخلوق است، ممکن الوجود است. هرگز از این محدودیت امکانی که نمی‌تواند خودش را بیرون بیاورد. در قرآن در بیان معجزاتی که حضرت عیسی سلام‌الله‌علیه داشته است همه‌اش دارد باذنی باذنی، همه کارهای خدایی را می‌کنم، باذن الله.

خدای متعال به فرشتگانش فرمود «إني أعلم ما لا تعلمون»، «إني جاعلٌ في الأرض خليفه». امام‌شناسی از «جاعلٌ في الأرض خليفه» بایستی شروع شود تا برسد به معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین. فرموده‌اند ما به خدای متعال عرض می‌کنیم "ما عرفناك حق معرفتك" شما هم نسبت به ما بگویید "ما عرفناك حق معرفتكم".

من عرض می‌کنم که ما هزار سال نوری از آن حقیقت و آن سقف بیاییم پایین‌تر، قناعت کنیم به آنچه که در منتهی‌الآمال از فضایل آن بزرگواران و عملکردشان هست. چند بار با دقت بخوانیم، نگوئیم که خواندیم و چیزی نفهمیدیم، بالاتر از این‌ها می‌خواهیم. هرکسی که گفت من بالاتر از منتهی‌الآمال می‌خواهم، معلوم می‌شود منتهی‌الآمال را نفهمیده است. تا ما آشنایی پیدا نکنیم با این کانال، شناخت حق تعالی و وارد شدن ایمان در قلب ما ممکن نیست.

این هم مرتبه سوم از مراتب عالیة صداقت که مؤمن واقعی و کامل باید این مراتب را داشته باشد. ما خیال می‌کنیم که خلیفه‌الله آن قدر زیاد است که همین‌طور در کوچه و بازار ریخته است. آن کسی که ابوالبشر است خدا می‌فرماید که «فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عِزْماً»، من و شما خلیفه‌الله هستیم؟ خلیفه‌الله آن موجودی است که وقتی از حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه سوال کردند که ما با که معاشرت کنیم؟ حضرت فرمود که همین سوال را از حضرت عیسی سلام‌الله‌علیه پرسیدند، ایشان فرمود "جالسوا مع من يُذَكِّرُكم اللهُ رُؤْيُته و يَرغِبُكم إلى الآخرة عمله و يزيده في علمكم منطقه" کسی که نگاه کردن او شما را به یاد خدا بیندازد، عملکرد او در شما ایجاد شوق و رغبت کند که کارهای الهی بکنید وقتی هم که حرف می‌زند به بعد عقلانی شما بیفزاید.